



Phenomenology of Jurisprudential Deconstruction in the Political System of the Islamic Republic of Iran

Mohammad Javad Javid¹, Ali Gol Mohammadi^{*2}, Nafiseh Al-Sadat Ghaderi³

1. PhD Student in Iranian Studies, Department of Political Relations and International Relations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Department of Japanese Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

3. Department of Political Science and International Relations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:

Original Research

Pages: 275-292

Corresponding Author's Info

ORCID: 0000-0002-6800-6690

TELL: +989120715735

Email: Golmohammadi@ut.ac.ir

Article history:

Received: 27 Jan 2025

Revised: 16 Apr 2025

Accepted: 21 Aug 2025

Published online: 22 Dec 2025

Keywords:

Phenomenology,
Deconstruction, Political
Jurisprudence, Islamic
Republic, Expediency,
Hermeneutics, Comparative
Jurisprudence.

ABSTRACT

The Islamic Republic of Iran presents a distinctive model among contemporary political systems by integrating republicanism with the doctrine of the Guardianship of the Jurist (Velayat-e Faqih) within its constitutional and institutional structure. This article employs a phenomenological approach to examine the process of "jurisprudential deconstruction" within Iran's political system. In this context, deconstruction refers to epistemological and institutional ruptures from traditional Islamic jurisprudence in the domain of governance-ruptures primarily driven by socio-political realities, political imperatives, and the functional demands of a religious state. By focusing on institutions grounded in the concept of Velayat-e Faqih, such as the Expediency Discernment Council and the Guardian Council, the article illustrates how jurisprudence, when confronted with the exigencies of republicanism, has been pragmatically and functionally reconstructed. The phenomenological analysis of these transformations reveals that post-revolutionary fiqh-e hokoomati (governance-oriented jurisprudence) has evolved from a closed, deductive framework into a multilayered, interpretive and power-inflected semantic network-producing internal tensions with its own foundational premises. The novelty of this study lies in its exploration of the intersection between Islamic jurisprudence and social hermeneutics through a phenomenological lens—an intersection that may offer new horizons for both comparative jurisprudence and political fiqh. Emphasis on the institution of the Absolute Guardianship of the Jurist (as enshrined in Article 57 of the Constitution) reflects a unique legal-political configuration. While this system integrates elements of religious democracy through its republican form, the centralization of religious authority and political power effectively distances it from classical paradigms of democratic governance. This phenomenological reading demonstrates that although the interplay between republicanism and Velayat-e Faqih has contributed to the political legitimacy of the system, it has simultaneously raised significant questions regarding its alignment with the normative standards of good governance and successful democratic models.



This is an open access article under the CC BY license.

© 2025 The Authors.

How to Cite This Article: Javid, MJ; Gol Mohammadi, A & Ghaderi NA (2025). "Phenomenology of Jurisprudential Deconstruction in the Political System of the Islamic Republic of Iran". *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 5(3): 275-292.



انجمن علمی فقه‌پژای تطبیقی ایران

فصلنامه فقه‌پژای تطبیقی

www.jccj.ir



فصلنامه فقه‌پژای تطبیقی

دوره پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۴

پدیدارشناسی ساختارشنکی فقهی در نظام سیاسی ج.ا.ا.

محمدجواد جاوید^۱، علی گل محمدی^{۲*}، نفیسه‌سادات قادری^۳

۱. دانشجوی دکتری مسائل ایران، گروه روابط سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. گروه مطالعات ژاپن، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسؤل)

۳. گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

نظام جمهوری اسلامی ایران الگویی منحصر به فرد در میان نظام‌های سیاسی معاصر ارائه می‌دهد که هم‌زمان جمهوریت و ولایت فقیه را در ساختار حکمرانی خود جای داده است. در این مقاله، با بهره‌گیری از رویکرد پدیدارشناسی، به تحلیل روند «ساختارشنکی فقهی» در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود. ساختارشنکی در اینجا ناظر به گسست‌های معرفتی و نهادی از فقه سنتی در فرآیند حکمرانی است؛ گسست‌هایی که عمدتاً تحت تأثیر واقعیت‌های اجتماعی، فشارهای سیاسی و ضرورت‌های کارکردی نظام دینی شکل گرفته‌اند. این نوشتار با تمرکز بر تجلی‌های ساختارشنکی در نهادهای معسوف به ولایت فقیه چون مجمع تشخیص مصلحت و شورای نگهبان، نشان می‌دهد که چگونه فقه، در مواجهه با اقتضائات جمهوریت، به گونه‌ای تجربی و مصلحت‌محور بازساخت شده است. پدیدارشناسی این تحولات آشکار می‌سازد که فقه حکومتی پس از انقلاب، از یک نظام بسته استنباطی به سوی یک شبکه معنایی چندگانه، تأویلی و متأثر از قدرت سوق یافته و در نتیجه با مبانی خود در تعارضی درونی قرار گرفته است. نوآوری این مقاله در تبیین امکان تقاطع میان فقه و هرمنوتیک اجتماعی از منظر پدیدارشناسی است که می‌تواند افق‌هایی تازه برای فقه تطبیقی و فقه سیاسی بگشاید. تأکید بر نهاد ولایت مطلقه فقیه در اصل پنجاه و هفتم، نشان‌دهنده الگویی خاص از نظام حقوقی و سیاسی است که ضمن پذیرش جلوه‌هایی از مردم‌سالاری دینی در قالب جمهوری بودن نظام، به دلیل اقتدار فقهی و تمرکز قدرت سیاسی در آن، عملاً این نظام سیاسی - حقوقی از مدل‌های کلاسیک حکمرانی فاصله گرفته است. تحلیل پدیدارشناسانه این ساختار نشان می‌دهد که تعامل میان جمهوریت و ولایت فقیه، هرچند موجب انسجامی در مشروعیت نظام سیاسی شده است، اما چالش‌هایی را نیز در زمینه میزان انطباق با معیارهای حکمرانی مطلوب و الگوهای دموکراسی موفق به همراه داشته است.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۲۷۵-۲۹۲

اطلاعات نویسنده مسؤل

کد ارکید: ۶۶۹۰-۶۸۰۰-۰۰۰۲-۰۰۰۰

تلفن: ۰۲۱۷۱۵۷۳۵۰۷۱۲۰۹۸۹+

ایمیل: Golmohammadi@ut.ac.ir

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۸

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۷

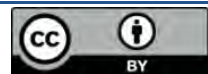
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۷/۰۱

واژگان کلیدی:

پدیدارشناسی، ساختارشنکی، فقه سیاسی، جمهوری اسلامی، مصلحت، هرمنوتیک، فقه تطبیقی.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی حاضر به صورت غیرتجاری را دارند.



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

مقدمه

فقه اسلامی در سنت کلاسیک خود همواره ناظر بر حوزه‌های عبادی، معاملات، احکام فردی و گاه روابط اجتماعی محدود بوده است و در چهارچوبی مبتنی بر استخراج حکم شرعی از منابع نقلی به حیات خود ادامه داده است. این فقه که عمدتاً با روش جواهری و اصول متکی بر ظواهر نصوص سامان یافته، کمتر به ساحت اداره سیاسی جامعه و چالش‌های دولت‌سازی وارد شده بود، اما با وقوع انقلاب اسلامی ایران و طرح نظریه ولایت فقیه به‌عنوان بنیان مشروعیت نظام جدید، دگرگونی مهمی در جایگاه، کارکرد و حتی ساختار فقه پدید آمد. این دگرگونی نه صرفاً تغییر در مصادیق و موضوعات، بلکه به‌نوعی «ساختار شکنی فقهی» انجامید؛ به این معنا که فقه از حالت یک دانش استنباطی محدود به احکام فردی خارج شد و به ابزاری برای حکمرانی و تنظیم روابط قدرت بدل گردید.

در این مقاله، با رویکردی پدیدارشناختی، به تحلیل این ساختار شکنی پرداخته می‌شود؛ تحولی که در آن سیاست‌زدایی از فقه سنتی جای خود را به سیاست‌ورزی فقهی داده و فقیه نه‌تنها به‌عنوان مفسر احکام شرعی، بلکه به‌مثابه حاکم سیاسی و معمار نظم اجتماعی ظاهر شده است. تمرکز مقاله بر چگونگی این تحول، مؤلفه‌های ساختار شکنانه آن و تأثیر آن بر ساخت حقوقی - سیاسی نظام جمهوری اسلامی، به‌ویژه در حوزه فقه ولایی است.

این بیان پربیراهه نیست که اگر جمهوری مثل هر نظام سیاسی دیگر، در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران هم تنها ناظر به‌شکل حکومت باشد، به تناسب زمان و مکان نه‌تنها قابل تبدیل و تعویض است، بلکه قداستی و قرابتی دائمی هم لزوماً با اسلام و شریعت نخواهد داشت، حتی به‌سان ابزاری یا ظرفی بسته به مظروف و محتوا می‌تواند سیال باشد، چون براساس محتوا و جوهر است که پوسته شکل می‌گیرد. به هر میزان ظرف با محتوا بیشتر هم‌خوانی داشته باشد، مطلوب‌تر است، اما این ظرف نمی‌تواند ابدی باشد و اعتبار اصلی او به تحقق محتوا

است. از این‌رو، بحث‌های شکلی پیرامون توجه به نظام ریاستی یا پارلمانی فی‌نفسه تعارضی با جمهوری بودن نظام ندارد، بلکه از شکلی به‌شکل دیگر تبدیل می‌شود. در این رهگذر، البته احتمال توسعه یا تحدید شکل مشارکت مستقیم مردم قابل اعتنا است، اما این مسأله قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیست، بلکه بر طبق قانون اساسی، می‌توان در هر صورت شیوه حکومت را جمهوری اسلامی نامید و هر دو شکل نظام مدیریت سیاسی، اعم از ریاستی یا پارلمانی را در ذیل جمهوریت ناظر بر آن تضمین کرد. موضوع مهم‌تر در قانون اساسی وجود مسأله و نهاد ولایت فقیه است که طبق اصل ۵۷ قانون اساسی ولایت مطلقه فقیه است. می‌توان گفت که دعوی سبک نظام پارلمانی و ریاستی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هر دو با جمهوری هم‌خوانی دارند، اما آیا این بدان معناست که با ولایت فقیه هم هم‌خوانی دارند یا این‌که می‌توان اساساً موضوع ولایت فقیه را به‌مثابه نظامی جدید در کنار دو نظام دیگر، یعنی پارلمانی و ریاستی به حساب آورد؟ در صورتی که مفروض ما پاسخی مثبت به هر دو سؤال فوق باشد، در آن صورت باید پرسید که ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ناظر به‌شکل است یا محتوا؟ مقاله حاضر با توجه به این فرضیه که در نسبت ولایت فقیه با جمهوری اسلامی در ساختار نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران ساختار شکنی صورت گرفته است، به پدیدارشناسی این موضوع می‌پردازد.

۱- محدودیت اسلامیت و سیالیت جمهوریت

یافتن یا بافتن نسبت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه در گرو فهم رابطه مردم و جمهوریت با ارزش‌های دینی در جامعه اسلامی است، چون در یک بیان کلی، می‌توان گفت که رابطه جمهوریت و دمکراسی به‌مثابه شکل، موقت و به‌مثابه محتوا، دائمی در عموم نظام‌های معاصر جهان رایج است. مثلاً در نظر بگیرید زمانی که مسأله جمهوریت به‌مثابه راهکاری برای عملی شدن هر ارزشی لازم شمرده شود و مقبولیت هر حکومتی منوط به آن باشد، در این صورت سؤال مهم اینست که جایگاه اسلامیت کجاست؟ آیا محدود به حدود مشروعیت است؟

۱- براساس اصل ۵۷ قانون اساسی: «قوای حاکم در جمهور اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه، قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت است، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

توضیحی که پیش از این داده شد، جمهوری می‌تواند مدل اجرایی اندیشه دموکراتیک باشد، لذا در ذیل مدل‌های دموکراتیک تعریف می‌گردد، اما بسیاری خود دموکراسی را به‌مثابه روشی برای حکومت می‌دانند، لذا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هیچ‌گاه به‌صورت مستقیم و صریح از اصطلاح دموکراسی استفاده نشده است. امام خمینی (ره) نیز اجازه افزودن لفظ دموکراتیک به «جمهوری اسلامی» را ندادند. علاوه بر ادله سابق، شاید توضیح علامه در این خصوص هم بی‌تأثیر نبوده باشد. علامه طباطبایی با این اعتقاد که در وضع قوانین تفاوت‌ها ظاهر می‌گردد، می‌نویسد: «در عین حال، روش اسلامی نه روش دموکراسی است و نه روش کمونیستی.» در مقررات ثابتة اسلام، واضح خدا است، ولی مقررات ثابتة سایر روش‌های اجتماعی چون دموکراسی و کمونیسم و مشابه آن دو، مولود افکار جماعت است و ملت آن‌ها را وضع می‌کند. مقررات قابل تغییر در جامعه اسلامی، با این که نتیجه شورای مردم است، پایه اصلی آن‌ها حق است نه خواست اکثریت و روی واقع‌بینی باید استوار باشد و نه روی امیال و عواطف. در بیانی صریح، علامه، حتی مسأله اکثریت در مقام تعیین حقوق کلان جامعه و قانون‌گذاری در این خصوص را قابل تأمل می‌داند. او می‌نویسد: «در جامعه اسلامی، باید حق و صلاح واقعی اسلام و مسلمین اجرا شود، خواه مطابق خواست اکثریت بوده باشد و خواه نه، البته در جامعه علم و تقوا که اسلام تربیت می‌کند، هرگز اکثریت خواسته‌های خود را نه از سر هوس که بنا به حق و حقیقت ترجیح خواهد داد» (طباطبایی و همکاران، ۱۳۴۱: ۸۶). برداشت علامه از حکومت دینی، هرچند در عمل با دموکراسی به مفهوم مدل و شکل حکومت هم‌خوانی تام ندارد، با مدل ولایت فقیه به مفهوم نصب هم‌چندان هم‌سویی ندارد، چراکه ایشان برای حکومت ادله عقلی و استدلالی فراهم می‌آورد و معیارهایی چون وحدت اسلامی، مرزهای اعتقادی و اجرای قرآن و سنت نبوی را معیار قرار می‌دهد. هر کسی که به بهترین نحو با علم و تقوای کامل توانست این معیارها را رعایت کند، او حاکم جامعه می‌گردد، البته کسی شاید جزء فقیه برای آن یافت نشود. این شیوه بحث علامه نوعی تئوکراسی به‌جای دموکراسی را به

واضح‌تر بگوییم، اصل ۱۷۷ قانون اساسی ضمن تفکیک شکل و محتوا، در عین حال، دو مقوله اسلامیت و جمهوریت را غیرقابل تغییر می‌داند، چون یکی از این دو پایه و دیگری عارض است، ارزش‌گذاری مساوی برای آن دو چگونه میسر است؟ این پرسش در سایه فهم نسبت دموکراسی و اسلام و مقبولیت و مشروعیت قابل فهم است. این بیان را این بار در آرای علامه طباطبایی می‌جوییم.

باتوجه به مبحث فوق، آن‌گاه که بحث حکایت از محتوا دارد، علامه طباطبایی نیز هم‌سو با سایر متفکران نظام اسلامی درباره مفاهیم دموکراسی و جمهوری (به‌معنای اراده جامعه براساس آرای اکثریت) بحثی مقایسه‌ای می‌کنند. ایشان معتقدند جامعه اسلامی در داشتن دو قسم از مقررات ثابتة و متغیره خود، شبیه به جامعه‌های دموکراسی فعلی است. در جامعه‌های دموکراسی نیز، دو قسم مقررات وجود دارد که یکی از آن‌ها در حکم ثابت است و آن قانون اساسی است که تغییر آن، حتی از صلاحیت مجلس شورا و سنا نیز بیرون است و تنها خود ملت مستقیماً با آرای عمومی یا با به‌وجودآوردن مجلس مبعوثان (مؤسسان) می‌تواند ماده یا موادی را از قانون اساسی لغو و ابطال کند؛ قسم دیگر قوانین جزئی و مقرراتی است که در مجلسین شورا و سنا و در مراکز مختلف وضع و اجرا می‌شود و تفسیر موقت قانون اساسی (قوانین عادی) به‌شمار می‌آید. قسم اخیر عموماً قابل تغییر است. علامه بر این باور است که اتفاقاً در اسلام هم این‌گونه است، یعنی احکامی که مجموعاً از آن‌ها به شریعت یاد می‌شود، مواد و قوانین ثابت را دربر می‌گیرند، اما مقرراتی که از کرسی ولایت سرچشمه می‌گیرند، برحسب مصلحت وقت وضع و اجرا می‌شود و می‌تواند متغیر باشد، لذا می‌افزاید: «البته چنان‌که روشن است، این نوع از مقررات در بقا و زوال خود تابع مقتضیات و موجبات وقت است و حتماً با پیشرفت مدنیت و تغییر مصالح و مفاسد، تغییر و تبدیل می‌یابند. آری، خود اصل ولایت، چون یک حکم آسمانی از مواد شریعت است، قابل تغییر و نسخ نیست» (طباطبایی و همکاران، ۱۳۴۱: ۸۶). برای بسیاری از متفکران مسلمان، نسبتی بین جمهوریت و دموکراسی وجود دارد. بر مبنای

^۱ جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز، اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.

^۱ محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و

مردم به‌عنوان عموم دارندگان حق رأی (دمکراسی) و جمهور به‌معنای اکثریت حاکم، در فرایند تصمیم‌گیری و نظارت مشارکت مستقیم ندارند، بلکه از طریق نمایندگان خود به مشارکت غیرمستقیم می‌پردازند. برای این منظور، به اصول ۵، ۵۷ و ۱۰۷ اشاره می‌شود و مصادیق اصل ۱۱۰ تمثیلی و نه حصری تلقی می‌شود، البته مخالفان این آرا نیز ادله‌ای دال بر پررنگ‌تر کردن مصادیق جمهوریت، از جمله مشارکت بیشتر، توسعه حوزه نخبگی، انتخاب و حق بر نظارت و عزل ارائه می‌دهند.^۶

فارغ از نزاع نظری پیرامون اختیارات رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هر دو طیف بر این مسأله توافق دارند که ولایت فقیه در نوع مطلقه‌اش که مبتنی بر قانون اساسی تعریف می‌شود، هرچند سبک و شکلی از مدیریت جامعه اسلامی است که در ذیل جمهوری اسلامی جای می‌گیرد، اما حکومت اسلامی داشتن لزوماً منوط به شکل حاضر نیست، بلکه فعلاً بهترین شکل عقلایی برای اجرای احکام اسلامی و توقعات مردمی است. از این منظر، می‌توان اشکال دیگری از مدیریت جامعه اسلامی را ذیل جمهوری اسلامی تعریف کرد که هم‌سو با جمهوریت و اسلامیت باشند؛ همان‌گونه که می‌توان با استناد به شکلی بودن سبک مدیریت سیاسی پارلمانی و ریاستی از یکی به دیگر حرکت کرد. به همین نسبت، در سطحی کلان‌تر باید پس بتوان گفت که می‌توان زمانی هم برای محتوای اسلامی از مدل جمهوری به سبک دیگری که حقوق مردم را در صورت اجرای احکام اسلام بهتر تأمین می‌کند حرکت کرد.^۲

ذهن متبادر می‌کند که در آن، مردم نقشی در طول نقش دین دارند و نه در عرض آن. در این تفسیر، دمکراسی و تئوکراسی در منشأ و حدود تأسیسی حق با هم تفاوت دارند و نه در نقش تکوینی مردم، لذا به‌نظر علامه حکومت در عصر غیبت به مردم تفویض می‌شود، اما از طرف دیگر، همواره نوع نگاه علامه به عموم مردم خوش‌بینانه نیست. بسط نظریه انسان‌شناختی علامه در استخدامی بودن انسان و مدنی بالطبع بودن نشان از وجود توخ‌ش‌طبعی و تدین فطری در آدمی است (جوادی آملی، ۱۳۷۳: ۳۸۳). نتیجه این بحث علامه نشان می‌دهد که ایشان با تأکید بر نقش مردم، سبک موجود حکومت‌های دمکراتیک را قبول ندارند و حضور مردم را در راستای اجرای احکام الهی مد نظر دارند. در این راستا، طبیعی است شکل حکومت اولوی‌ت نداشته باشد، بلکه نقش مدیریتی نخبگان همانند آرای فیلسوفان قدیم برجسته می‌گردد.

نتیجه این برداشت علامه از قوانین اسلامی باعث شد تا شاگردان علامه نیز، حتی درباره شکل حکومت اسلامی و ولایت فقیه قائل به تفسیر گردند. آیت‌... مصباح یزدی ولایت فقیه را شکلی از حکومت می‌دانند که در آن، «ولایت فقیه جز رجوع به اسلام‌شناس عادل که از دیگران به امام معصوم نزدیک‌تر است، معنایی ندارد» (مصباح یزدی، ۱۳۶۹: ۱۰۰-۹۹). نکته مهم در تفسیر آیت‌... مصباح آن است که ایشان همچون آیت‌... جوادی آملی با تأکید بر انتصابی بودن ولایت فقیه، به توضیح نسبت آن با دمکراسی و رأی مردم می‌پردازند و در نهایت، حدود جمهوریت را با تأکید بر نقش مردم پس از مرتبه تأسیس نظام به دو مقوله «اجرا و شورا» تقلیل می‌دهند. در اینجا، طبیعی است مدل مدیریت نخبگی معادل خوبی برای فهم ولایت فقیه در دل یک سبک حکومتی جمهوری است.

^۲ - اصل ۵۷: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

^۳ - اصل ۱۰۷: «پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت‌آیت‌... العظمی امام‌خمنی «قدس سره‌الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به‌عهده خبرگان منتخب مردم است...»

^۴ - مدافعان نظریه انتخاب نیز به برخی از سخنان و نوشته‌ها و استفتائات امام خمنی، اصول ۶، ۵۶، ۱۰۷ و ۱۴۲ قانون اساسی و به‌ویژه، اصل ۱۱۱ که به امکان عزل رهبر و اصل ۱۴۲ که به بررسی اموال رهبری مربوط است، استناد می‌کنند.

^۱ - «بیان خدای تعالی است که می‌فرماید: «بل جامعهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون» و اگر آن‌چه اکثریت می‌فهمد حق بود، دیگر ممکن نبود که اکثریت نسبت به حق کراهت داشته باشند و به معارضه با آن برخیزند.»

^۲ - اصل ۶: «در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.»

^۳ - اصل ۵: «در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر «عجل‌الله تعالی فرجه»، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل ۱۰۷ عهده‌دار آن می‌گردد.»

شکل ۱ این مسیر خرد تا کلان را براساس جایگاه فعلی ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی بیان می‌کند:



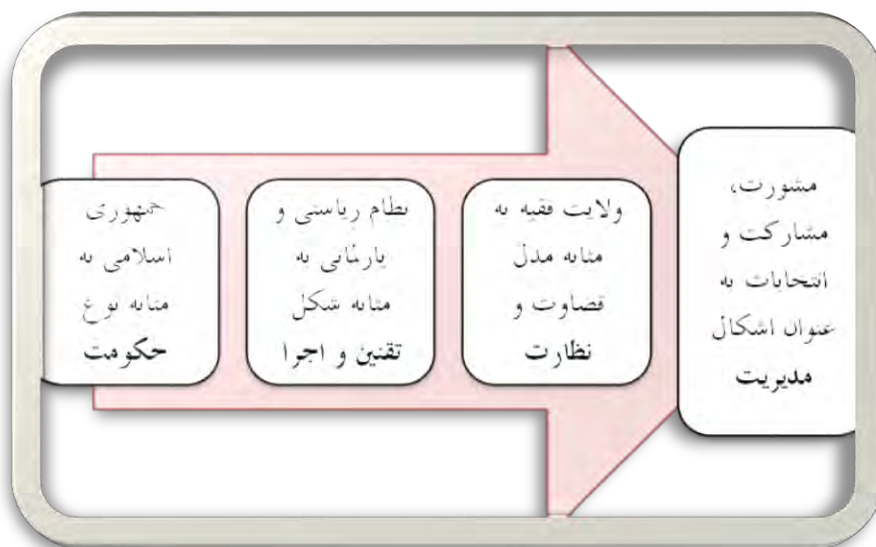
شکل ۱: فرایند تصمیم تا اجرا، بر مبنای حرکت از کل به جزء در قانون اساسی (۱۳۶۸)

اما به نظر می‌رسد که قانون اساسی ۱۳۶۸ با افزودن صفت مطلقه تلاش می‌کند تا بر محتوای نظام ولایتی تأکید کند، چراکه اساساً هیچ‌شکلی نمی‌تواند مطلق باشد.

نتیجه آن که، هر مدلی مبتنی بر قانون اساسی فعلی و اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نمی‌تواند به تحدید کلان یا تعطیلی جمهوریت و اسلامیت بیانجامد، اما در مقام نظر، در بیرون از حوزه قانون اساسی، می‌توان برای جمهوریت هم به‌مثابه شکل قائل به سیالیت شد، چراکه جمهوریت تنها شکل تبلور اراده مردم است. این دو برداشت متفاوت در قوانین اساسی سال ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸ می‌تواند اندکی به بحث حاضر کمک کند (شکل ۲).

۲- محوریت قانون اساسی و اطلاق ولایت فقیه

به هر حال، ممکن است گاهی این سؤال قوت گیرد که آیا ولایت فقیه در مقایسه با ولایت مطلقه فقیه می‌تواند نسبت محتوا و شکل به خود بگیرد؟ به این معنی که ولایت فقیه فی‌الجمله محتوا و اصل تلقی شود و مطلقه‌بودن آن برداشتی از آن در مقام اجر باشد؟ جواب این سؤال به هر نحو پاسخ گفته شود، دو بعد فرا-قانون و فرو-قانون اساسی خواهد داشت. بعد فرو-قانونی مطابق مدل زیر قابل استنباط است، یعنی ولایت فقیه مطابق قانون اساسی ۱۳۵۸ به‌مثابه مدلی خردتر در مدیریت نظام جمهوری اسلامی با نظارت و قضاوت کارا در طول سایر اشکال حاکم قرار می‌گیرد که درنهایت، به اشکال مدیریت اجرایی در قالب شوراها و انتخابات عادی ختم می‌شود،



شکل ۲: فرایند تصمیم تا اجرا بر مبنای حرکت از کل به جزء در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸)

قانون اساسی، از اختیارات او به‌شمار می‌آید. در میان مفسران قانون اساسی و حقوق‌دانان، همواره نوعی بحث درباره حدود و اختیارات ولی فقیه بر اساس قانون وجود داشته و دارد. همان‌گونه که گذشت، آیت‌... جوادی در این میان، به‌صورت مشروط طرفدار نظریه ولایت مطلقه فقیه است، این شرط «مسئولیت مطلقه» ولی فقیه است. اگر بپذیریم که ولایت مشروط است و مسئولیت مطلقه، در آن صورت به نگاه قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ نزدیک می‌شویم که ولایت فقیه شکلی از مدیریت اسلامی در درون جمهوری اسلامی قرار داده بود، اما اگر هم ولایت و هم مسئولیت را مطلقه بدانیم، در آن صورت به‌نظر می‌رسد مناط ارزیابی مبتنی بر شاقول قانون اساسی از بین می‌رود و نمی‌توان از شکل یا محتوا بودن ولایت به نیکی سخن گفت. در حالت سوم، باید به بیان آیت جوادی توجه کرد: او به‌نظر می‌رسد تلاش می‌کند تا با تبیینی میانه از مسئولیت مطلقه و نه لزوماً ولایت مطلقه سخن بگوید. این

امروزه در مدل جمهوری اسلامی و شکل مدیریت جامعه اسلامی نیز، کم و بیش آرا و اشکال جدیدی از سوی علما پیشنهاد می‌گردد که ضمن وفاداری به اصول اسلامی، شکلی متفاوت را در اداره ارائه می‌دهند.

۳- نسبت ولایت در نظام سیاسی ج.ا.ا.

برای بررسی نسبت ولایت مطلقه فقیه و جمهوری اسلامی بر مبنای قانون اساسی، باید پیش از این ماهیت صوری یا محتوایی خود نهاد ولایت فقیه را شناخت، یعنی باید در ابتدا دریافت تغییرات قانون به سود این نهاد در سال ۱۳۶۸ مبتنی بر کدام دآوری درباره این نهاد عظیم بوده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نوعی تعامل بین ولی فقیه و سایر قوا و نهادهای رسمی کشور پیش‌بینی شده است. بر اساس اصول ۵۷ و ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ولی فقیه در ایران بر سایر قوا نیز نظارت دارد و تعیین سیاست‌های کلی نظام نیز پس از مشورت با مجمع تشخیص، بر اساس اصل ۱۱۰

^۲ - در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، شرط مرجعیت از شرایط ولی فقیه حذف شد و عبارت «مطلقه» اضافه گردید که به همین دلیل، اختیارات رهبر گسترده‌تر می‌شود (اصل ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی).

^۱ - برای نمونه، آیت‌... مصباح طرحی را برای اداره جامعه ارائه دادند که به باور ایشان، علاوه بر داشتن مزایای مختلف، از عیوب دموکراسی برکنار است (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۲۷۳-۲۴۷). ایشان طرح دیگری نیز برای مجلس دارند که بیشتر شکل مدیریت صنفی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۶۹: ۱۰۰-۹۹).

ثانیاً از عدالت و امانتی درخور اداره جامعه اسلامی بهره‌مند باشد که او را از کج‌روی‌ها و هوامداری‌ها دور سازد؛ ثالثاً دارای شناخت دقیق از زمان و درک شرایط جاری جامعه و هوش و استعداد سیاسی و قدرت مدیریت و شجاعت و تدبیر باشد و چنین فقیه‌ای را خبرگان مجتهد و عادل و منتخب مردم، پس از فحص و جستجوی فراوان شناسایی کنند و به مردم معرفی نمایند، سپس بر بقاء، دوام و اجتماع همه شرایط و اوصاف رهبری در شخص رهبر نظارت داشته باشند (جوادی آملی، ۱۳۷۳: ۲۵۰). شاید در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که در نظریه ولایت مطلقه، مطلق بودن به معنای مسؤولیتی بی‌حد و مرز در برابر مصالح امت اسلامی است، نه قدرتی بی‌مهار و خودسرانه. ولی فقیه در این جایگاه، نه تنها مجری احکام الهی، بلکه امین و راهبر جامعه است که باید با درایت، عدالت و شناخت عمیق از شرایط زمانه، مسیر سعادت امت را هموار سازد. این ولایت، ویژه فقیه‌ای است که اجتهادش همه‌جانبه، عدالتش تزلزل‌ناپذیر و بصیرتش فراتر از رخدادهای زودگذر باشد. او باید با درکی ژرف از تحولات اجتماعی و سیاسی، هم‌زمان پاسدار احکام اسلامی و حاکم بر مقتضیات زمانه باشد. چنین رهبری، نه از طریق انتصاب فردی، بلکه پس از بررسی‌های دقیق توسط خبرگان مجتهد و عادل برگزیده می‌شود؛ خبرگانی که وظیفه دارند بر تداوم شایستگی، استقامت در عدالت، و پایداری در تدبیر او نظارت کنند. از این‌رو، ولایت مطلقه، بیش از آن که قدرت باشد، تعهدی سترگ و مسؤولیتی بس‌گران بر دوش ولی فقیه است.

۳-۳-۳- ولایت در «ضرورت»

در مرحله سوم، حدود اطلاق ولی فقیه در جامعه را نیازها و ضرورت‌های ناظر به «نظم عمومی» معین می‌کند. پس این‌که بگویند که فقیه جامع‌الشرایط همه اختیارات پیامبر (ص) و امامان (ع) را دارد، از جمله نقش در اداره جامعه، این سخن بدان معناست که فقیه و حاکم اسلامی محدوده ولایت مطلقه‌اش تا جایی است که «ضرورت نظم» جامعه اسلامی اقتضا کند، در صورتی‌که اولاً و ثانیاً به شأن نبوت، امامت و

برداشت به محتوای ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی کمک شایانی می‌کند، به علاوه، کمک می‌کند تا با هر تغییر در سطح صوری و شکلی نظام وضعیت اطلاق در مسؤولت برای فقیه حاکم جایابی شود. برای فهم بهتر موضوع آیت... جوادی در نوع تعریف خود از ولایت مطلقه، شرایطی را ایشان به قرار زیر متذکر می‌شوند که توجه بدان‌ها می‌تواند برداشت ما را در این خصوص محک بزند.

۱-۳- ولایت در «اجرا»

مقصود از ولایت مطلقه، ولایت مطلقه در «اجرای احکام اسلام» است، یعنی اولاً فقیه و حاکم اسلامی ولایت مطلقه‌اش محدود به حیطة اجرا است، نه این‌که بتواند احکام اسلام را تغییر دهد؛ ثانیاً در مقام اجرا نیز، مطلق به این معنا نیست که هرگونه میل داشت، احکام را اجرا کند، بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید توسط راهکارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان می‌کند، صورت گیرد، در نتیجه مراد آنست که:

۱- حیطة ولایت مطلقه فقیه و حاکم اسلامی، صرفاً در چهارچوب اجرا تعریف می‌شود، یعنی ولی فقیه نمی‌تواند احکام اسلامی را تغییر دهد، بلکه تنها وظیفه او اجرای احکام موجود شرع است؛

۲- ولایت مطلقه در اجرا نیز به معنای تصمیم‌گیری دل‌بخوایی نیست، بلکه اجرای احکام اسلامی باید از طریق راهکارهایی صورت گیرد که خود شرع و عقل تعیین کرده‌اند. به عبارتی، نه تنها تغییر احکام شرع امکان‌پذیر نیست، بلکه شیوه اجرای آن‌ها نیز باید مطابق با همین اصول باشد.

در نتیجه، ولایت مطلقه فقیه در اجرا به معنای اختیار نامحدود و بی‌قید و شرط نیست، بلکه ولی امر موظف است که اجرای احکام را براساس ضوابط مشخص و چهارچوب‌های از پیش تعیین شده در قالب‌ها و اصول دینی و عقلی انجام دهد.

۲-۳- ولایت در «مسؤولیت»

در ولایت مطلقه، «مسؤولیت مطلقه» مد نظر است و این اختصاص به برترین فقیه جامع‌الشرایط زمان دارد که: اولاً اجتهاد مطلق داشته باشد و همه ابعاد اسلام را به خوبی بشناسد؛

ولایت فقیه ذیل مدل مدیریتی جمهوری اسلامی را به‌عنوان یک بازوی نظارتی برای دفاع از حقوق مردم می‌دانند، چنان‌که در عرف جمهوری‌ها هم رایج است، بخشی از حقوق مردم که از کانال‌های طبیعی و قانونی قابل تأمین نیست، با دخالت به موقع حاکم می‌تواند حل شود. این اطلاق همان قدرت اطلاق هر دولتی در حوزه حقوق عمومی در هر دولتی است. حوزه اطلاق ولایت در نظریه ولایت مطلقه فقیه نیز چیزی جز همان حوزه‌های اطلاق در حقوق عمومی نیست که بخش عمده‌ای از آن با مواردی که با چهارچوب‌های قانونی و عرفی موجود ظاهراً در تعارض است، ذیل عنوان مصلحت تعریف می‌گردد و بسیار طبیعی است که در این تعریف، مصلحت برای حفظ بهتر حقوق عمومی است و نه نقض حقوق عمومی شهروندان. همچنین طبیعی است که موضوع مداخله و محتوای هر موضوع بسته به مصلحت و سعادت که هر جامعه برای خود در نظر می‌گیرد، متفاوت و متغیر باشد، اما اصل وجود چنین مسؤولیتی برای رییس حکومت‌ها ثابت است. حال، اگر فردی مسؤول این تصمیم مهم باشد، گروه و شورایی موظف باشد یا این‌که مجموعه‌ای از اکثریت براساس سازوکاری خاص چنین تعهدی داشته باشند، تفاوت تنها صوری است، چراکه همگی در راستای منافع کلان جامعه گام برمی‌دارند و خیر عمومی را در نظر دارند. مقام معظم رهبری هم در این خصوص در تفاوت جامعه مدنی با جامعه نبوی بر این مهم توجه می‌دهند و التزام حاکم به شریعت و خیر رعیت را بسیار مهم می‌دانند، چراکه یکی از اصول مشترک این دو جامعه، تبعیت از قانون و خدمت به مردم است، اما طبیعی است شکل اجرا و محتوای قوانین اجرایی متغیر باشد: «جامعه مردم‌سالار جامعه‌ای است که در آن مقررات و قانون حاکم است. ولایت فقیه در چنین جامعه‌ای همین جایگاه قانونی را که دارد کاملاً می‌تواند داشته باشد، یعنی با رأی غیرمستقیم مردم انتخاب می‌شود، تا بودن معیارها باقی می‌ماند و با زوال معیارها از موقعیت خود ساقط می‌شود. ولی فقیه در سیاست‌گذاری نقش اصلی را دارد، در اجرا مطلقاً

عصمت پیامبر و امام مشروط نباشد. بنابراین آن اختیاراتی که آن بزرگان از جهت عصمت و امامت و نبوت خود داشتند، از اختیارات فقیه جامع‌الشرایط خارج است (جوادی آملی، ۱۳۷۳: ۳۸۳). به‌عبارت دیگر گستره ولایت ولی فقیه با ضرورت‌های اجتماعی و الزامات نظم عمومی جامعه اسلامی تعریف می‌شود. این ولایت، امتداد حاکمیت شرعی درجهت تأمین مصالح عمومی است، اما در عین حال، حدود آن مقید به اختیاراتی است که مستقیماً به مقام نبوت، امامت و عصمت وابسته نباشد. از این منظر، ولایت فقیه نه تکرار مطلق اختیارات پیامبر (ص) و امامان (ع)، بلکه استمرار تدبیر و هدایت جامعه در چهارچوب اصول اسلامی است. اختیارات فقیه جامع‌الشرایط تا آنجاست که اداره جامعه و حفظ نظم ایجاد کند، اما این اختیارات از جنسی نیست که به مقام قدسی و معنوی امامان معصوم مربوط شود. به بیان دیگر، ولی فقیه در مقام حاکمیت، پاسدار مصلحت عمومی و نظام اسلامی است، نه وارث ویژگی‌های منحصر به فرد پیشوایان معصوم.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که مراد از اطلاق ولایت فقیه در قانون اساسی، اطلاق در حوزه مسؤولیت و وظایف است و نه لزوماً امتیازات و حقوق. همچنین مراد از اطلاق در مسؤولیت انجام تکلیف مربوطه درخصوص امور حقوق عمومی همچون نظم، سلامت، امنیت، اخلاق عمومی و مشابه آن است که براساس ضرورت‌ها انجام می‌گیرد. ویژگی نظریه آیت‌... جوادی آن است که ولایت فقیه را در آن بخش که مطلقه است به تعهد ولی فقیه در حوزه عمومی گره می‌زند و مداخله ضروری به سود حقوق و مصلحت عموم مردم جامعه را ملاک می‌داند. شایان ذکر است که اصل لزوم چنین مداخله‌ای، اصلی جهانی در حوزه حقوق و سیاست است. از این منظر هم، وظیفه ولی فقیه جهان‌شمول است، یعنی استثنایی بر قواعد حقوق حاکم بر جهان نیست، اما آن‌چه تفاوت را محرز می‌کند، شکل مداخله و موضوع مداخله است که در جوامع مختلف متفاوت است. باتوجه به این اصل کلی است که امام خمینی پیدایش بحث

۱- «... و اگر مثلاً پیامبر اکرم (ص) بنابر شأن نبوت و عصمت خود، درباره ازدواج دو نفر که خارج از مسأله اجتماع و ضرورت اداره جامعه است، نظری صادر فرموده و آنان را به ازدواج دعوت و امر نموده‌اند، در چنین مواردی، ولی فقیه اختیاری ندارد و هر موردی از اختیارات آن بزرگان که ثابت شد، منوط و مشروط

به سمت‌های اختصاصی آنان می‌باشد و مربوط به اداره جامعه نیست، مانند نماز عیدین که در عصر خود امام زمان (ارواحنا فداه) واجب است از حوزه اختیارات فقیه خارج می‌گردد» (جوادی آملی، ۱۳۷۳: ۲۵۰).

قوانین عادی هم ترتیبات آن را مشخص کرده‌اند، صورت می‌گیرد تا کسانی بروند و قانون بگذارند. قانون یعنی چه؟ قانون، یعنی سرنوشت یک کشور؛ قانون، یعنی سرنوشت انسان‌ها در یک جامعه، چون همه متبع هستند و مجبورند از قانون تبعیت کنند. دولت هم باید از قانون تبعیت کند، رهبر هم باید از قانون تبعیت کند» (خامنه‌ای، ۱۳۸۲). بار دیگر در سال ۱۳۹۰، رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع پرشور مردم کرمانشاه به مسأله نظام سیاسی کشور پرداختند: «در شرایط فعلی، نظام سیاسی کشور ریاستی است و رییس‌جمهور با انتخاب مستقیم مردم برگزیده می‌شود که شیوه خوب و مؤثری است، اما اگر روزی در آینده احتمالاً دور، احساس شود که نظام پارلمانی برای انتخاب مسؤولان قوه مجریه بهتر است، هیچ اشکالی در تغییر سازوکار فعلی وجود ندارد.» باتوجه به خیر عموم و تبعیت از قانون در راستای خواست و سعادت مردم، مدل ۱ قابل ترسیم است.

دخالتی نمی‌کند و سایر چیزهایی که در قانون اساسی ذکر شده است» (خامنه‌ای، ۱۳۷۷). این بسیار به دیدگاه رسالت نظارتی و ضمانتی حاکم اسلامی که پیش‌تر اشاره شد، نزدیک می‌شود. جالب است که در صورت نیاز به اصلاح ساختار هم، باز شکل اصلاح در عمل چندان دور از موضوعات سایر جوامع نخواهد بود، بلکه تنها شکل اجرایی و محتوای بسته اقدامات متناسب فرهنگ اسلامی متفاوت می‌شود. براساس این نگاه، ولی فقیه هم تابع قانون اساسی است: «جمهوری اسلامی نظام پارلمانی را که یکی از اشکال مردم‌سالاری است و شکل خوبی هم هست، قبول کرده و پذیرفته است. این بخش از حاکمیت، یعنی قانون‌گذاری - غیر از قوه مجریه و رهبری که آن‌ها هم به‌نحوی با انتخاب مردم صورت می‌گیرد - به انتخاب مستقیم مردم با همین قانونی که وجود دارد که در قانون اساسی ما پیش‌بینی شده و



سفر به استان کرمانشاه در سال ۱۳۹۰، در جمع پرشور هزاران نفر از استادان، دانشجویان و دانشگاهیان، با بیان مستدل و تشریح دلایل جوانی ذاتی و طراوت همیشگی اهداف و آرمان‌های نظام اسلامی، انعطاف در مهندسی نظام و تغییر به هنگام در سازوکارها و سیاست‌های تحقق این آرمان‌ها را از ظرفیت‌های نظام اسلامی برشمردند (خامنه‌ای، ۱۳۹۰).

^۱ - رهبر انقلاب، آیت‌ا... خامنه‌ای، در دادن شاخص‌های اصلاحی نظام نیز بر مواردی اشاره کردند که اتفاقاً بر اثر انحراف از هدف عدالت‌خواهانه انقلاب اسلامی ممکن است اتفاق افتد: «شاخص‌های اصلی را برای اصلاح امور کشور در نظر بگیرند، همان سه شاخص عمده‌ای که گفته شد: مبارزه با فقر، مبارزه با فساد، مبارزه با تبعیض. این اساس قضیه است» (خامنه‌ای، ۱۳۷۹).

^۲ - به گزارش خبرگزاری مهر، به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب، حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در پنجمین روز

محتوا	کیفیت		
	منفی	مثبت	
شکل	خیر خصوص	خیر عموم	
سلطنتی	تیرانی	ولایت مطلقه فقیه	فرد
روحانی	الیگارشی	ریاستی/پارلمانی	گروه
جمهوری	دماغری	جمهوری اسلامی	عموم

مدل ۱: از مدل ارسطویی تا مبنای اسلامی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

دیکتاتوری سرمایه‌داران است که در نظام‌های به‌ظاهر مردم‌سالار - نظام‌های لیبرال دموکراسی - تجلی پیدا می‌کند. این هم نوعی دیکتاتوری است، منتها دیکتاتوری بسیار هوشمندانه و غیرمستقیم...» (خامنه‌ای، ۱۳۸۹)، لذا در نظام حقوقی - سیاسی اسلامی، به تعبیر امام خمینی (ره): «ولایت فقیه می‌خواهد جلوی دیکتاتوری را بگیرد، نه این که می‌خواهد دیکتاتوری کند» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳: ۳۵۳/۱۰). در مدل فوق، ما ترکیبی از نگاه ارسطویی به حکومت‌ها در کتاب

در سبک مدیریت اسلامی هم، مدیریت فردی یا ولایت شورایی در مقام عمل تفاوتی ندارد؛ مهم آن است که به سود عامه مردم و جامعه اسلامی در جمهوری اسلامی تصمیم‌گیری شود، لذا شورای رهبری یا رهبری خاص ملاک کاهش یا افزایش تعهدات عمومی این نهاد نمی‌شود. سوءاستفاده از این موقعیت هر حاکمی را می‌تواند شر جلوه دهد، چرا که «حکومت دیکتاتوری و اقتدارطلب فقط حکومت شاهان نیست؛ این یکی از انواع حکومت دیکتاتوری است... یک نوع دیکتاتوری هم

برعهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.» همین اصل در قانون اساسی سال ۱۳۵۸، اصل ۱۰۷: «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل ۵ این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان‌گونه که در مورد مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبرانقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر ولایت امر است و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را برعهده دارد. در غیر این صورت، خیرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند، بررسی و مشورت می‌کنند. هرگاه یک مرجع دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به‌عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به‌عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.»

^۱ - چنین پیش‌بینی‌ای، به‌ویژه در اصل سابق و به‌نوعی در اصل حاضر ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است: اصل ۱۰۷: «پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی «قدس سره الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به‌عهده خیرگان منتخب مردم است. خیرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول ۵ و ۱۰۹ بررسی و مشورت می‌کنند؛ هرگاه یکی از آنان را اعلی‌به‌احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی، یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل ۱۰۹ تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت، یکی از آنان را به‌عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خیرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را

زمانی و مکانی، به قانون‌گذاری مبتنی بر اقتضات روز جامعه می‌پردازد. اگر ثوابت حکومت دفاع از حقوق انسانی و شریعت بدانیم، منطقه الفراغ برای حکومت حوزه‌ای است که با جعل قوانین متغیر به سامان و تضمین وجه اول می‌پردازد، مثلاً آنگاه که پیامبر اکرم (ص) هم مانع اجاره اراضی مدینه می‌شود، در شأن دوم قرار دارند (مهدوی، ۱۳۸۶: ۲۲۱-۱۷۷). این بخش می‌تواند سیال باشد. برای بررسی و توضیح بیشتر، آرای این اندیشمند در خصوص قانون اساسی و جمهوری اسلامی را می‌توان به سه قسم تفکیک کرد و توضیح داد:

۱-۴- حقوق اساسی در شرایط اجبار و حدود اختیارات ولی امر در نظام اسلامی، حقوق اساسی در شرایط اجبار به آن دسته از مواردی اطلاق می‌شود که مستقیماً به قوانین شرع و مباحث حرمت و حلیت مربوط‌اند. این احکام به‌عنوان ثوابت نظام اسلامی تلقی می‌شوند و نمی‌توان در آن‌ها تصرفی کرد. به‌همین دلیل، اختیارات ولی امر در این حوزه محدود است و تنها در چهارچوب مباحث شرعی امکان اعمال تغییر وجود دارد. شهید محمدباقر صدر در این‌باره بیان می‌کند که: «حدود منطقه الفراغ که اختیارات دولت را مشخص می‌گرداند، هر عمل تشریحی است که بالطبع مباح باشد، یعنی ولی امر اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی که حرمت و یا وجوب صریحاً اعلام نشده است را به‌عنوان دستور ثانویه، ممنوع و یا واجب‌الاجرا اعلام کند. از این‌رو، هرگاه امر مباحی را ممنوع کند، آن عمل مباح حرام می‌گردد و هرگاه اجرائش را ابلاغ کند، واجب می‌شود، البته کارهایی که قانوناً و مطلقاً مثل حرمت ربا تحریم شده باشد، قابل تغییر نیست. چنان‌چه کارهایی که اجرای آن‌ها نظیر انفاق زوجه واجب شناخته‌شده را نیز ولی امر نمی‌تواند تغییر دهد، زیرا فرمان ولی امر نباید با فرمان خدا متعال و احکام عمومی در تعارض باشد. بنابراین آزادی عمل ولی امر منحصر به آن دسته از اقدامات و تصمیماتی است که بالطبع مباح اعلام شده باشد» (صدر، ۱۳۵۷: ۲/۲). از این دیدگاه چنین برمی‌آید که:

۱- ولی امر و رهبر نظام سیاسی و دینی در اسلام، فقط در حوزه مباحات اختیار قانون‌گذاری دارد. بدین‌معنا که اگر عملی

سیاست را با ویژگی‌های حکومت در قانون اساسی جمهوری اسلامی به هم آمیخته‌ایم که در عمل به خروجی مشترکی انجامیده است.

۴- نظام سیاسی در دامن ثوابت و متغیرات

اصل ولایت مطلقه در حوزه حقوق عمومی از مختصات هر نظام حکومتی، از جمله جمهوری اسلامی است، اما سبک مداخله، موضوع مداخله، حدود مداخله، زمان و مکان حضور و مداخله مصلحتی به سود جامعه می‌تواند متفاوت باشد و اساساً هم، باید چنین باشد. اصل این مسؤولیت در قانون برای حاکم به رسمیت شناخته می‌شود، اما تشخیص آن می‌تواند شورایی یا مبتنی بر رأی عمومی باشد. این بحث گشایشی بر مسأله‌ای مهم در قانون اساسی و حقوق اسلامی است که ما برای توضیح آن از بیان شهید محمدباقر صدر مدد می‌جوییم، چراکه به‌نظر می‌رسد خواسته یا ناخواسته قانون اساسی جمهوری اسلامی به صراحت قوانین مصوبه را همانند مدل مورد نظر شهید صدر می‌داند، یعنی لزوماً قوانین را به دو گروه قوانین لایتنیر و قوانین براساس مقتضیات زمان تقسیم می‌کند. توجه به برخی قوانین نشان می‌دهد که مثلاً در اصل ۶۵، وضع قوانین به نمایندگان ملت واگذار می‌شود و در اصل چهارم، وظیفه نظارت بر این قوانین را به فقهای شورای نگهبان که از سوی رهبری تعیین می‌شوند، واگذار می‌شود تا هیچ قانونی مخالف با احکام ثابت اسلامی وضع و اجرا نگردد. همچنین اصل ۱۱۰ قانون اساسی، اولین وظیفه رهبری را تعیین سیاست‌های کلی نظام می‌داند. این دوگانگی چگونه قابل تفسیر است؟

شهید صدر این نوع اختیارات حکومت اسلامی را به دور از وضع مصلحتی و اضطراری، تنها درباره وضع قوانین در محدوده منطقه الفراغ و یا همان منطقه آزاد قانون‌گذاری می‌داند. وی بارها تأکید کرد که حکومت اسلامی هیچ حقی برای دست‌بردن در واجبات و محرّمات الهی نخواهد داشت. منطقه الفراغ در اینجا حوزه‌ای از نظام شریعت است که در آن حکم الزامی حرمت و حلیت وجود ندارد، لذا حاکم اسلامی براساس شرایط

اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقها شورای نگهبان است.»

۱- درباره اسلامی‌بودن امور در جمهوری اسلامی در اصل ۴ قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق با عموم همه

سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های حکومتی تأثیر بگذارد. در این میان، قدرت مانور حکومت در نظام سیاسی اسلامی نه تنها در حوزه مباحات، بلکه در عرصه مسائل اختلافی میان مجتهدین نیز مطرح است. این بدان معناست که نظام سیاسی در استناد به آرای مختلف فقهی برای سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری، از نوعی اختیار مشروع برخوردار است. در این مسیر، همه آرای فقها، به‌عنوان منابع قابل استناد برای حکومت، مشروعیت دارند و انتخاب یک نظر فقهی از میان چند نظر، ناقض شرع محسوب نمی‌شود.

از این منظر نقش مجلس در رجوع به آرای فقها می‌تواند تحولی در سیاست‌گذاری تلقی شود، چون از منظر سازوکار اجرایی، در هر دوره‌ای، مجلس می‌تواند به فقهای مبرز و در عین حال متفاوتی رجوع کند تا مسائل روزمره و چالش‌های اجرایی را براساس آرای آنان حل‌وفصل نماید. این امر، باعث پویایی سیاست‌گذاری و تنظیم امور حکومتی براساس نیازهای متغیر جامعه در هر مقطع تاریخی خواهد شد، البته ممکن است آرای این فقها در ظاهر با یکدیگر تفاوت داشته باشند و مجلس، بسته به مصلحت عمومی و نیازهای کشور، در مقاطع مختلف به یکی از این آرای فقهی تمسک جوید، اما درنهایت، همه این آرا در چهارچوب شرع قرار می‌گیرند و حکومت در استناد به هر یک از این نظرات، همچنان در محدوده مشروعیت دینی باقی می‌ماند، در نتیجه نمی‌توان استناد حکومت و دولت به یکی از این نظرات را غیرشرعی قلمداد کرد.

چالش تعدد مراجع قانون‌گذاری و نقش مجمع تشخیص مصلحت نظام در اینجا عیان می‌شود، چون با پذیرش این دیدگاه، نقش نهادهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام در نظام تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ممکن است در عمل کاهش یابد یا حتی منتفی شود. علت این امر آن است که مصلحت‌سنجی دیگر به‌عنوان یک فرآیند مجزا مطرح نخواهد بود، بلکه مستقیماً در فرآیند قانون‌گذاری و از طریق رجوع به آرای فقهای شیعه درون مجلس انجام خواهد شد. این سازوکار چند مزیت کلیدی را به‌همراه دارد:

۱- افزایش سیالیت مفهوم مصلحت: تصمیم‌گیری‌های حکومتی به‌جای آن که در یک ساختار بوروکراتیک جداگانه

در شرع حرام یا واجب نباشد، ولی امر می‌تواند بسته به مصلحت، آن را ممنوع یا لازم‌الاجرا کند؛

۲- احکام ثابت، مانند تحریم ربا یا وجوب انفاق زوجه، خارج از حوزه اختیارات ولی امر هستند. به عبارتی، ولی امر نمی‌تواند حکمی را که از پیش در شرع به‌عنوان واجب یا حرام تعیین شده، تغییر دهد؛

۳- ولی امر می‌تواند در چهارچوب احکام ثانویه، برخی امور مباح را براساس مصلحت تغییر دهد، اما این تغییرات باید در چهارچوب قوانین شرع باقی بماند و نباید با احکام قطعی و ضروری دین در تضاد باشد.

بنابراین حقوق اساسی در شرایط اجبار بیشتر در مرحله دوم از مراحل تصمیم‌گیری در نظام اسلامی قابل بررسی است. در این مرحله، نظام اسلامی با توجه به شرایط جامعه، مقتضیات زمانی و مکانی و ضرورت‌های اجرایی، به تنظیم مقررات و وضع قوانین می‌پردازد، اما این مقررات نباید از حدود احکام ثابت شرعی تجاوز کند، در نتیجه می‌توان گفت که شهید صدر محدوده وضع احکام ثانویه را تنها منحصر به مباحات می‌داند و بر این اساس، اختیارات ولی امر را نیز محدود به همین حوزه تعریف می‌کند، در نتیجه حکومت اسلامی در شرایط اجبار، تنها در حوزه مباحات می‌تواند مداخله کند و در سایر احکام، ملزم به رعایت اصول ثابت و غیرقابل تغییر شرع است. عمده تمرکز قانون‌گذاری اسلامی در نظام سیاسی معطوف به وضع اختیاری است.

۲-۴- حقوق اساسی در شرایط اختیار و نقش اجتهاد در نظام سیاسی

حقوق اساسی در شرایط اختیار از جایگاهی محوری برخوردار است، چراکه در این مرحله، نظام سیاسی نه در موقعیت اضطرار و اجبار، بلکه در فضای تصمیم‌گیری معمول و معقول خود قرار دارد و باید در چهارچوب مبانی فقهی و اصول حقوقی عمل کند، لذا باید از موردی نام برد که بین علمای مختلف و فقهای بزرگ، حکم موضوعی است. در چنین وضعیتی، یکی از مسائل مهم، اختلاف نظر میان فقها و علمای بزرگ درباره احکام و موضوعات خاص است که می‌تواند بر چگونگی اجرای

جامعه، متناسب با ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و ساختار حکمرانی خود، ممکن است با وضعیت‌های اضطراری متفاوتی مواجه شود که ماهیت و پیامدهای آن یکسان نیست. به عبارت دیگر، اضطرار امری کلی و جهان‌شمول است، اما مصادیق آن در جوامع مختلف متفاوت خواهد بود. این دسته از وضعیت‌های اضطراری که نیازمند تصمیمات خاص و موقت هستند، در بسیاری از نظام‌های سیاسی و حقوق عمومی نیز مشاهده می‌شود. اصل حاکم بر این شرایط آن است که مدیریت بحران‌های اضطراری، از جمله وظایف اساسی رهبران و فرمانروایان سیاسی است. در چنین شرایطی، حاکم باید ضمن رعایت مصالح عمومی، تصمیماتی اتخاذ کند که هم با اصول حقوقی و ساختار نظام سیاسی هماهنگ باشد و هم پاسخگوی اقتضائات اضطراری جامعه باشد.

اسلامیت نظام در این جا ثابت است، یعنی احکام شریعت به عنوان چهارچوب محکم و هسته سخت نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی تلقی می‌گردد. در این بخش، نمی‌توان مگر بالاجبار و بالاضطرار، آن هم برای مدت موقت و نیز تنها به نفع عموم جامعه اسلامی، از احکام اسلامی چشم پوشید. تنظیم قوا و نهادهای جمهوری اسلامی برای این منظور، البته حیاتی است تا نظام نه در اضطرار مدام افتد و نه غرقه در شرایط مصلحتی گردد. شهید صدر بر این موضوع واقف است و می‌افزاید: «در باره چگونگی و کیفیت تعامل و رابطه بین قوا در جمهوری اسلامی بر طبق قانون اساسی باید گفت که حکومت اسلامی براساس تفکیک بین قوه مقننه و قوه مجریه اراده می‌شود و از این جهت، به حکومت‌های جمهوری شباهت می‌یابد، هرچند که حکومت اسلامی با جمهوری‌های دموکراسی سرمایه‌داری تفاوت‌های بنیادین و آشکاری دارد. عملی کردن حیات اسلامی پیوسته ایجاب می‌کند مشروعیت رییس‌جمهور که نماد حکومت به‌شمار می‌رود، از قانون اساسی (که جزء ثابتی از آن است) و یا انتخاب مستقیم مردم و یا از هر دو برآمده باشد» (صدر، ۱۳۸۹). در اینجا، شهید صدر نقش کلان اجرایی را براساس پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی و ظاهراً نظر خود رییس‌جمهور می‌دانند. از این رو، در کنار این کارآمدی منوط به اختیارات رییس‌جمهور در توضیح مشروعیت حکومت اسلامی در جمهوری اسلامی ایران، معتقد است که باید مبنای مشروعیت

مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت گیرد، در فرآیند تقنینی مجلس و هم‌زمان با قانون‌گذاری انجام خواهد شد؛

۲- حفظ مشروعیت شرعی حکومت: با چنین رویکردی، سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات دولت براساس نظرات فقهی علمای بزرگ شیعه مشروعیت می‌یابند و مشروعیت شرعی قوانین تقویت می‌شود؛

۳- پرهیز از تکرر نهادهای قانون‌گذار: یکی از مشکلات ساختار فعلی جمهوری اسلامی ایران، وجود نهادهای متعدد در فرآیند قانون‌گذاری است که گاه باعث پیچیدگی و ناهماهنگی در اجرای سیاست‌ها می‌شود، اما در این مدل پیشنهادی، قانون‌گذاری و مصلحت‌سنجی در یک ساختار متمرکز و هماهنگ، یعنی مجلس، انجام خواهد شد که از ایجاد تعارض‌های نهادی جلوگیری می‌کند.

در نتیجه این دیدگاه به‌نوعی تعامل میان فقه و سیاست را در نظام اسلامی بازتعریف می‌کند. به جای آن که مصلحت‌سنجی و تصمیم‌گیری درباره احکام متغیر و نیازهای روزآمد جامعه در یک نهاد مجزا و پس از تصویب قوانین صورت گیرد، این فرآیند درون مجلس و هم‌زمان با قانون‌گذاری انجام می‌شود. چنین رویکردی نه تنها انعطاف‌پذیری در نظام تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی را افزایش می‌دهد، بلکه امکان بهره‌گیری از اجتهاد پویا را در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور فراهم می‌آورد.

۳-۴- حقوق اساسی در وضع اضطرار و ابتکار رهبر
در بحث حقوق اساسی در وضع اضطرار، مرحله سوم به شرایطی اشاره دارد که در آن وضعیت فوق‌العاده‌ای در جامعه شکل می‌گیرد و تصمیم‌گیری در چنین شرایطی نیازمند تدبیر ویژه‌ای از سوی حاکم اسلامی است. در این مرحله، وضع اضطراری نه به معنای تعلیق کامل نظم حقوقی، بلکه به معنای نوعی انعطاف‌پذیری در تصمیم‌گیری در چهارچوب اصول و ارزش‌های حاکم بر نظام سیاسی است. در چنین موقعیتی، حاکم اسلامی، با در نظر گرفتن مصلحت عمومی و پس از مشورت با مجلس، می‌تواند تصمیمی موقتی و محدود به یک بازه زمانی خاص اتخاذ کند. نکته مهم در این تحلیل، تمایز میان اضطرارهای مختلف در جوامع سیاسی و حقوقی است. هر

انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق را از انسان سلب کند و یا آن را در خدمت منافع فرد و یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طریق که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند» (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸). شکل ۳ شاید بتواند این دیدگاه را بیشتر روشن کند:

حکومت اسلامی و از آن جمله مبنای مشروعیت قوانین صادره از این حکومت را حاکم مطلق جهان، یعنی خداوند متعال دانست که البته این حاکمیت را براساس قاعده خلیفه الهی بشر به انسان واگذار کرده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این دیدگاه را در اصل ۵۶ خود بدین شکل آورده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از ان خداست و هم او



شکل ۳: اجزای نظام حکمرانی مطلوب ج.ا.ا. براساس قانون اساسی

بگذارد. منتها در مواردی، اگر مسؤولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است، موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آنجایی که مسؤولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ کار نمی‌توانند بکنند - مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند - رهبری مرجع است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۲). این روش علاوه بر این که یک روش عام در تمام حکومت‌های دل‌سوز مردم در حوزه حقوق عمومی تلقی

این اجزای اجرایی نظام و مدارهای هدایت احکام می‌تواند براساس مقتضیات زمانه سیال و متغیر باشد، ولی همواره احکام اسلامی در قسم اول باید لایتنیغیر بماند، مگر به اضطرار قسم سوم. آیت... خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب، هم در موارد مختلف بر تفسیری مشابه تأکید دارند. به اعتقاد ایشان، ولی فقیه ولایت مطلقه در حدود رتبه سوم قرار دارد: «بعضی‌ها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه فقیه» که در قانون اساسی آمده است، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آن‌ها احترام

سیاسی پیدا کرده است، درحالی که جمهوریت بر مشارکت مردم و نقش اراده عمومی در انتخاب نهادهای حکومتی تأکید دارد، ولایت فقیه به عنوان رکن اساسی این نظام، نه تنها نقش نظارتی، بلکه اختیارات فراقوه‌ای و فراتر از حدود مرسوم دولت و حکومت متعارف دارد. همین امر موجب شده است که جمهوری اسلامی ایران، نه کاملاً در چهارچوب نظام‌های پارلمانی و ریاستی قرار گیرد و نه محدود به این دو مدل باشد، بلکه بتوان آن را نوعی بدعت در نظام‌های سیاسی مرسوم قلمداد کرد.

در عین حال تحلیل پدیدارشناسانه این ساختار نشان می‌دهد که ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، جایگاهی محوری و تفسیری دارد. این نهاد، هرچند مهم است، اما قدسی تلقی نمی‌شود، لذا می‌تواند علاوه بر وفاداری به اسلامیت نظام، در هر زمان حدود و شکل حکومت را متناسب با مقتضیات و شرایط تغییر دهد. این سیالیت تفسیری و عملی در برخی موارد موجب چالش‌های نظری و اجرایی درون ساختار نظام شده است، به گونه‌ای که در برهه‌هایی، شکل حکومت به نظام پارلمانی نزدیک شده و در برهه‌هایی به نظام ریاستی شباهت پیدا کرده است. از این منظر با نوعی ساختارشکنی، جایگاه ولایت فقیه به عنوان نهاد فراتر از قوای سه‌گانه، ساختاری متمایز از نظام‌های سیاسی موجود در جهان معاصر به وجود آورده است. به این معنا که این ساختار سیال، فراتر از حدود معمول دولت و حکومت عمل کرده و در مواردی موجب گسترش مرزهای سیاست به عرصه‌های دینی و فقهی شده است، در نتیجه به این دلیل که ولایت فقیه علاوه بر نقش سیاسی، دارای جایگاه مرجعیتی و فقهی نیز هست بنا به اقتضا، گاهی مسائل سیاسی را در قالب فقهی تحلیل کرده و بالعکس، مسائل فقهی را نیز در پرتو سیاست‌های کلان حکومت تفسیر می‌کند. نمونه‌ای از این پیوند میان دین و سیاست، فتوای آیت‌ا... خامنه‌ای درباره حرمت تولید، نگهداری و به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای است. این فتوا که ماهیتی فقهی و شیوع حداقلی دارد، در عین حال، جهت‌دهنده سیاست‌های دفاعی و راهبردی کلان کشور بوده و در سطح بین‌المللی به اصلی راهبردی در سیاست خارجی ایران تبدیل شده است. بنابراین پدیدارشناسی این وضعیت نشان می‌دهد که نظام جمهوری

می‌شود، در عین حال، معیاری کاربردی، حتی در زمان امام خمینی (ره) هم بوده و به دنبال این نیاز اصیل بوده که مجمع شکل گرفته است: «زمان امام هم همین‌طور بود. بنده خودم آن وقت رییس‌جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به امام نامه می‌نوشتیم و ایشان اجازه می‌دادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه می‌نویسند که در اینجا مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که به ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به صورت معضل مهم کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است، والا رهبر، رییس‌جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیم‌اند و باید تسلیم باشند» (خامنه‌ای، ۱۳۸۲)، با توضیحی که گذشت، به طور معقول و منطقی، همچون سایر نظام‌های حقوقی جهان، در نظریه شهید صدر حدود این اختیار در حد رتبه سوم مقبول است.

نتیجه‌گیری

پدیدارشناسی ساختارشکنی فقهی در نظام جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که فقه در این بستر از جایگاه سنتی خود فراتر رفته و به عنصر بنیان‌گذار نظم سیاسی بدل شده است. این تحول که ریشه در ابتکار نظری امام خمینی و نظریه ولایت فقیه دارد، منجر به بازتعریف رابطه فقه با قدرت، قانون و نهادهای مدرن شده است. در این فرایند، فقه دیگر صرفاً دانش احکام نیست، بلکه نقشی بنیادین در مشروعیت‌بخشی، قانون‌گذاری و حتی تعیین حدود مجازات ایفا می‌کند، هرچند این تحول موجب گسترش نفوذ فقه در نظام حقوقی - سیاسی کشور شده، اما در عین حال پرسش‌هایی مهم درباره نسبت این فقه جدید با اصول عدالت، حقوق بشر و عرف عقلایی نیز به وجود آورده است. این ساختارشکنی فقهی، فراتر از تغییرات موضوعی، نشانه‌ای از دگرگونی معرفتی و نهادی در مواجهه فقه با دولت مدرن است که مستلزم تأملات نو در فقه سیاسی و جزایی معاصر می‌باشد. از این رو مقاله نشان داد که چگونه نظام جمهوری اسلامی ایران به دلیل ترکیب دو اصل جمهوریت و اسلامیت که در قالب نهایی ولایت فقیه، ظهور پیدا کرده است، ساختاری منحصر به فرد و متمایز از نظام‌های متعارف

- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۲). *بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان قزوین*. بازیابی شده از:

<http://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=5703&nt=2&year=1382#696>.

- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۹). *خطبه‌های نماز جمعه تهران در حرم امام خمینی*. بازیابی شده از:

<http://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=9524&nt=2&year=1389#3846>.

- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۰). *گزارش خبرگزاری مهر، به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب*. بازیابی شده از:

<http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1434581>.

- خمینی، سیدروح‌اله (۱۳۷۳). *صحیفه امام*. جلد دهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

- صدر، محمدباقر (۱۳۵۷). *اقتصاد ما*. جلد دوم، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلامی.

- صدر، محمدباقر (۱۳۸۹). «نگرشی فقهی و مقدماتی به پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران». ترجمه امین‌رضا عابدی‌نژاد داورانی، *پژوهشنامه حقوق اسلامی*، ۴(۱): ۸-۱۵.

- طباطبایی، محمدحسین؛ مطهری، مرتضی؛ طالقانی، محمود؛ بهشتی، سیدمحمد؛ بازرگان، مهدی؛ موسوی زنجانی، ابوالفضل و جزایری، مرتضی (۱۳۴۱). *بحثی درباره مرجعیت و روحانیت*. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸، بازنگری شده در ۱۳۶۸.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۹). *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*. قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹). *حقوق و سیاست در قرآن*. چاپ دوم قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

اسلامی، در عین پذیرش اصول جمهوریت، به دلیل جایگاه ولایت فقیه دچار نوعی ساختارشکنی در مفهوم نظام‌های سیاسی مرسوم شده است. این ساختارشکنی مفهومی، موجب بازتعریف مرزهای قدرت سیاسی و دینی شده و چالش‌های نظری و تفسیری جدیدی را ایجاد کرده است. سیالیت ساختاری این نظام از یک‌سو به آن انعطاف‌پذیری و توانایی تطبیق با شرایط متغیر داده، اما از سوی دیگر، زمینه‌ساز ابهام در حدود اختیارات و تداخل نقش‌های سیاسی و فقهی شده است. درنهایت، می‌توان نتیجه گرفت که مدل نظام سیاسی ایران با توجه به اصل ولایت فقیه، به مدلی نوین و سیال فراتر از نظام‌های کلاسیک سیاسی تبدیل شده است که در عین متمایز بودن، با چالش‌های ساختاری و تفسیری مستمر روبه‌رو است.

ملاحظات اخلاقی: در این پژوهش تمامی ملاحظات اخلاقی رعایت گردیده است.

تعارض منافع: نگارش این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

سهم نویسندگان: مشترک.

تشکر و قدردانی: ابراز نشده است.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین مالی انجام گرفته است.

منابع و مأخذ

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۳). *ولایت فقیه*. قم: نشر اسراء.
- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۷). *بیانات در جلسه پرسش و پاسخ مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی*. بازیابی شده از:

<http://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=7571&nt=2&year=1377#5230>.

- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۹). *بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم*. بازیابی شده از:

<http://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=3028&nt=2&year=1379#3299>.

- مهدوی، اصغر (۱۳۸۶). منطقه الفراغ و حوزه قانون‌گذاری
حکومت از دیدگاه شهید صدر (ره)، در گفتارهایی در فقه
سیاسی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

